

باستانگرایی در ادبیات (آخرین قسمت)

دورهٔ رضاخانی با باستان‌ستانی افراط‌گرایانه که در اواخر به نژادپرستی کشانده شده بود، چون طبل میان‌تهی، با فرارسیدن شهریور ۱۳۲۰ درهم ریخت و همپای حضور نیروهای متفکین در ایران، محمدرضاپهلوی، با قول اطاعت محض، بر مسند لرزان پدر تکیه زد. شرایطی که در پی این حوادث پیش آمد و ناشی از فروپاشی نظام دیکتاتوری خفقان‌آور دوده‌گذشته بود، فرصتی برای مردم فراهم ساخت تا به صحنه بیانند و فریاد اعتراض بردارند. آزادی بیان و قلم و فضای متلاطم و ناپایدار سیاسی، گروه‌ها و جمعیت‌هایی را شکل داد که خاستگاه‌های فکری متفاوتی داشتند و درگیر تبلیغ و مبارزهٔ مرامی خود بودند. این گروه‌ها در جهت پیشبرد اهداف سیاسی و گاه صنفی از نشریاتی بهره می‌جستند که به وفور چاپ و پخش می‌شد و بر بحرانهای موجود دامن می‌زد. در این میان از تبلیغات راست افراطی تا چپ تندرو وجود داشت که خود نمودی از مبارزهٔ درونی و آشکار بین نیروهای متفکین و گرایش‌های سیاسی خاص آنان بود که با پیروزی بر متحدین، در تلاش تقسیم جهان برآمده بودند.

ادبیات در طول این سالهای بحرانی - که از سال ۱۳۲۰ آغاز می‌شود و تا ۱۳۳۲ ادامه می‌یابد - مثل هر دورهٔ تاریخی دیگر بازتاب عینی تحولات جامعه و افکار رایج در آن است. دیگر تحقیق در تاریخ باستان و ایران‌شناسی، و به عبارت دقیقتر «جستجوی هویت ملی» تشویق شده از سوی حکومت رضاخان، وجه غالب آثار مکتوب نیست و داستان‌پردازیهای سلحشورانه باستانی جای خود را به پاورقی‌های عاشقانه می‌سپارد که گاه مایه‌های تاریخی دارد؛ ولی نه فقط برگرفته از تاریخ ایران پیش از اسلام. مشخصه‌های دیگر ادبیات این دوره، گرایش به مسلک‌های سیاسی (بیشتر با دید جهان‌وطنی)، گسترش دید انتقادی - اجتماعی، رشد اندیشه‌های ضد استعماری و رواج قصه‌نویسی به سبک اروپایی است که می‌کوشد با الهام از فرهنگ عامه خود را به مردم نزدیک سازد.

روشن است که برداشتهای سنتی از کتاب به عنوان ابزاری در خدمت

فرهنگ، ظرفیت محدودی برای انعکاس وجوه گوناگون افکار و عقاید داشت و ادبیات نیز ناچار پهنه دیگری می جست تا در سطح گسترده تری به توده های مردم پیوند یابد. نتیجه این نیاز و عوامل اقتصادی - اجتماعی موجب کاهش آمار انتشار کتاب در اولین سالهای دهه ۱۳۲۰ و رشد بی حساب و خلق الساعه نشریات و روزنامه های مسلکی - سیاسی شد.^{۱۱} بسیاری از فرصت طلبان نیز در این میدان لجام گسیختگی، به روزنامه نگاری پرداختند و از نمذ آشفته بازار، کلاه های بسیار برای خود ساختند. مجله راهنمای کتاب، با نگاهی اجمالی به عناوین کتابهای منتشره در این سالها، دسته بندی موضوعی و نسبت تیراژ آنها را به تقریب ارائه می دهد؛ در رأس این تفکیک، به ویژه از نظر تیراژ، کتابهای مذهبی قرار دارند و سپس به ترتیب داستانهای عامیانه، آثار کلاسیک ادبیات فارسی، داستانهای خارجی و ایرانی و شعر معاصر و در پایان کتابهایی با محتوای فلسفی، اجتماعی و علمی.^{۱۲} این مطلب بیانگر نکته ای مهم است: تبلیغات باستان ستایانه رژیم رضاخانی و ملی گرایی افراطی او تا حد نژادپرستی که براساس خط ضد اسلام بنا نهاده شده بود و از سوی استعمارگر کهنه کار منطقه در آن دوران - یعنی انگلستان - دیکته و هدایت می شد، با همه تلاشها در مقابل باورهای مذهبی توده های مردم، کاری از پیش نبرده بود. استعمار و ایادیش آنچه را که در تضعیف و نابودیش کوشیده بودند، اینک در اولین سالهای آزادی توده ها از سلطه دیکتاتوری نظامی رضاخان، با چهره ای پیروزمند در قالب اقبال مردم به کتابهای مذهبی در مقابل خود می دیدند. عدم کنترل دولت - که خود شرایط متزلزلی داشت - بر کتب و مطبوعات، دلیل مشخصی است بر خودجوشی رشد کمی کتابهای مذهبی و نه این دلیل که رژیم دست راستی پهلوی و حامیانش در مقابل چپ گرایان تندرو، از این طریق به مقابله برمی خیزند.

در همین سالهای آغاز دهه بیست - ۲۰ تا ۲۳ - آمار تولید کتاب به ترتیب ۲۰۱، ۱۴۱، ۱۱۱ و ۲۰۰ عنوان است و کتابهای باستان ستایانه در دو سال اول ۱ و در دو سال دوم، ۲ عنوان. در سالهای ۲۵ و ۲۷، این نوع کتابها به ۱۳ و ۱۲ عنوان می رسد و باز در سال ۳۲ که اوج درگیریهای این دوره است به ۲ عنوان کاهش می یابد.^{۱۳}

در مجموع می توان چنین نتیجه گرفت که سالهای ۲۰ تا ۳۲ از نظر باستان ستایی استعماری و اسلام ستیزی، سالهایی خنثی است؛ چرا که در شرایط پس از دومین جنگ بین المللی، کشورهای پیروز، در تلاش تقسیم قدرت گرفتاریها

و درگیریه‌های خاصی دارند. امریکا هم که خود را عامل اصلی پیروزی می‌شناسد، با خروج از لاک انزوا و با تکیه بر ثروت و نیروهایی که در طول جنگ تقریباً دست‌نخورده باقی مانده‌اند، استعمارگران پیر اروپایی را به عقب می‌راند و خود به عنوان ابرقدرتی جدید ادعای تسلط بر نیمی از جهان را دارد. به این ترتیب در منطقه خاور نزدیک و به ویژه ایران، در پی سالها مبارزه سیاسی، انگلستان موضع برتر خویش را به امریکا می‌سپارد که نتیجه‌اش شکست قیام ملی مردم و کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۳۲ است. این دوران ویژگی‌هایی دارد که پس از تجربه مشروطیت نیم‌بند، بسیار ارزشمند است. استعمار نو با شناخت زمینه‌ها می‌کوشد در جهت عقیم‌سازی آن گام بردارد، اما چرخها به حرکت درآمده‌اند و تنها عقب‌نشینی‌های تاکتیکی، مردم را بیشتر آماده تحوّل دوران ساز می‌کند.

با جملاتی در تشریح چگونگی ادبیات دوره مورد بحث از کتاب صد سال داستان‌نویسی در ایران بررسی این دوره را به پایان می‌بریم:

«بر بستر این گوناگونی اجتماعی و فرهنگی، ادبیاتی متنوع شکل می‌گیرد. جریان ادبی این دوره نیز، مثل هر دوره تاریخی، جریان‌های بغرنج و چند جانبه است. چندین گرایش ادبی در کنار هم فعالیت می‌کنند، بر یکدیگر اثر می‌گذارند و باهم به ستیزه می‌پردازند. در ورای این تنوع ادبی، گوناگونی آرمانهای اجتماعی نهفته است... از سویی ادبیات مرسوم دوره قبل در قالب رمانهای بازاری به حیات خود ادامه می‌دهد و با جانبداری از نظم کهنه و بیهوده انگاشتن زندگی و تحرك، مردم را به عدم مقابله با سرنوشت نکبت‌بارشان فرا می‌خواند، البته به خاطر نفوذ افکار جدید در جامعه، بسیاری از نوشته‌های واپسگرا نیز با ادعای مردم‌دوستی پدید می‌آیند. از سوی دیگر، شاهد بر آمدن نویسندگانی هستیم که متأثر از مکتبهای فکری و ادبی نوین، می‌کوشند به درون مردم راه یابند...»

سرنوشتی محتوم

مرداد ۱۳۳۲، بر دورانی که حداقل ظاهری دمکرات‌منشانه داشت و اندکی بوی آزادی از آن استشمام می‌شد، پایان بخشید. در یک نیمروز گرم، رجاله‌ها و دلارهای امریکایی، ملی‌گرایان را - که نتوانسته بودند ارزیابی و شناخت درستی از زمینه‌های فکری و اعتقادی توده‌ها داشته باشند و به موقع از آن بهره‌گیرند -

واپس راندند و شاه را که به رم گریخته بود فرا خواندند تا حکومتی جدید را زیر نفوذ کودتاگران آمریکایی پی گیرد.

سلطه‌گران سرمایه‌دار آمریکایی در روشهای سنتی استعمار تغییراتی ایجاد کردند: حضور قدرتمند در کنسرسیوم نفت؛ ایجاد تحول در ساختار نظامی ایران و تأمین سلاحهای مورد نیاز آن همراه با حضور انبوهی از کارشناسان و مستشاران نظامی؛ به وجود آوردن سیستمهای امنیتی تا جایی که به برپایی سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) انجامید و... این روند روز به روز در حال گسترش و توسعه بود، حتی زمانی که حضور نظامی امریکا در ویتنام به بن‌بست و شکست رسید و «دکترین نظامی - امنیتی نیکسون - کسینجر» تحولی در سیستم استعماری نظامی این کشور به وجود آورد، ایران چنان در دامن ارباب غنوده بود که به نظر نمی‌آمد در ایفای نقش ژاندارمی منطقه و تأمین منافع حیاتی امریکا مسئله‌ای - حداقل در آن شرایط - داشته باشد.

در عمق این تسلط همه‌جانبه، کارشناسان سیاست خارجی امریکا بر این تلاش بودند تا با سست کردن بنیانهای علائق و باورهای مذهبی - ملی و افکار عمومی، امکان حضور علنی تر خود را به وجود آورند. بغض و عناد مردم نسبت به تسلط بیگانه که میراث گرانبهای فرهنگ اسلامی آنان در طول قرن‌ها بود و آثارش به عنوان حفظ هویت مذهبی - ملی خود را نشان می‌داد، مانع اصلی بود. انگلیسیان کوشیده بودند با تبلیغ و ترویج ملی‌گرایی افراطی، از نفوذ مذهب - که بارها تأثیرات خود را در دوران تسلط آنان نشان داده بود - بکاهند. و اینک آمریکاییان که قدرت نفوذ مذهب را در سالهای پیش از ۳۲ و حتی پس از آن تجربه کرده بودند، از همان راهی می‌رفتند که استعمارگران سلف آنان رفته بودند. با این تفاوت که چون باستان‌ستایی و ملی‌گرایی افراطی در میان مردم رنگ‌باخته بود و ملی‌گرایی مثبت هم نمی‌توانست مشکل آنان را حل کند - بلکه سد راهشان می‌شد - علاوه بر تبلیغات باستان‌ستایانه از کانالهای دولتی، نوعی قشر مذهبی وابسته به وجود آوردند که سعی در از هم پاشیدن انسجام و وحدت - عامل قدرتمند و مقاوم مذهب اصیل - داشت. این گروه همیزم بیار معرکه‌ای بودند که خود محمدرضا پهلوی هم در آن نقش داشت، او خود را مورد حمایت ائمه اطهار اعلام می‌کرد و نجات خود و حکومتش را با عنایت معصومین تبلیغ می‌کرد. در همان حال دستگاه جهنمی او و حامیان امریکاییش مبارزه‌ای پی‌گیر علیه پیروان اسلام ناب‌محمدی و نیوشندگان از سرچشمه زلال بعثت را به سختی ادامه می‌دادند.

انعکاس این تحرکات در ادبیات سالهای پس از کودتای ۳۲ تا آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (قدس سره الشریف) - سالهای ۴۱ و ۴۲ - خطهای کم و بیش مشخصی را ترسیم می کرد. در آغاز و بلافاصله پس از کودتا بساط روشنفکر بازی حزب توده و گرایشهای چپ، درهم پیچیده شد و مطبوعات سیاسی و صنفی به رنگین نامه های صرفاً ادبی جای سپردند و به جای آن همه نشریات دوره قبل، معدودی روزنامه های وابسته، نقش تبلیغ برای دستگاه دولت را به عهده گرفتند. اینان با کمک رسانه قدرتمندی چون رادیو، اصلاحات ظاهری و صوری را که زیر فشار چهره دمکرات منشانه آمریکا، از اواخر دهه ۳۰ به بعد، شاه و دستگاهش می کوشیدند به اجرا درآورند، در بوقهای تبلیغاتی خود فریاد می کردند و با اغتمام از فرصت، پیروان اصیل مذهب را مقاوم در برابر آن نشان می دادند؛ با این امید عبث که مردم را رویارو و یا حداقل پراکنده از حول محور مذهب ببینند.

در طول این سالها و با مقایسه با دوره قبل، تولید و عرضه کتاب، از نظر کمی، رشد نشان می دهد که از عوامل آن عدم وجود نشریات متنوع، تثبیت نسبی اوضاع اقتصادی مردم و حضور نیروهای جدید - که به دنبال تحولات ادبی پا به عرصه گذاشته بودند - را می توان برشمرد. از نظر کیفی هم، در پهنه شعر و ادبیات، گرایشهای مردمی و اجتماعی همراه با یأس و درونگرایی ناشی از سانسور و خفقان رو به تزاید و سطحی نگری احساساتی - که عامل وجودیش اشاعه غربگرایی بود - دست بالا را داشتند. باستان ستایی تنها در محدوده فعالیت های دولتی و دستگاههای وابسته به آن دیده می شد و معدود آثاری که نویسندگان و سرایندگانشان یا شدیداً ضد مذهبی بودند و یا ملی گرایان افراطی بازمانده از نسل قدیم.

نگاهی به آمار زیر - تا حدی که برای مقایسه به آن دسترسی داشتیم - روشنگر مطالب بالاست: ^۵

سال	آمار عناوین کتابهای عرضه شده	عناوین باستان ستا	درصد
۱۳۳۳	۵۴۵	۸	حدود ۱/۵
۱۳۳۴	۷۹۲	۸	حدود ۱
۱۳۳۵	۵۶۱	۱۳	حدود ۲/۱
۱۳۳۶	۶۸۴	۱۰	حدود ۱/۳
۱۳۳۷	۶۶۰	۱۰	حدود ۱/۳
۱۳۳۸	۴۸۵	۹	حدود ۱/۹

نویسندگانی چون ذبیح بهروز، صادق کیا و محمد مقدم که از قلمزنان مجموعه باستان ستاینده «ایران کوده» هستند و به ویژه شخص اخیر که در این خط و ربط تا آنجا پیش رفت که خود را «مُغَدَم» می نامید، و چند تنی چون سرگرد اورنگ، علی سامی، دکتر شیرین بیانی، سرلشکر مقتدر، سیاوش کسرای و مهدی اخوان ثالث را در میان گروه باستان ستایان این دوره می توان نام برد که غیر از دو تن شاعر آخر - که در مورد نوع وابستگی آنها اطلاع دقیقی نداریم - بقیه کاملاً وابسته به حکومت و خدمتگذار آن هستند.

و اینک نگاهی خواهیم داشت به ویژگیهای ادبیات در این دوره و شاهد مثالهایی از باستان ستایی:

پس از مشروطیت زمره های دگرگونی در شعر فارسی آغاز شده بود و تنی چند از شاعران این دوره به تجربه های جدیدی دست زدند که بیشتر از ترجمه آثار غربی الهام می گرفت. اما تولد شعر نو با انتشار منظومه افسانه از نیما یوشیج - علی اسفندیاری - عملاً آغاز شد و سروصدایی به پا کرد. نیما، طی مراحل شعر سبک قدیم را در شکل ظاهری، ذهنی و محتوا تغییر داد و سبک جدیدی ارائه کرد که به شعر نو نیمیابی شهرت یافت. این شاعر نوگرا، شکل های کلیشه ای پیشین را کناری نهاد و از ذهنیت صرف در خلق یک شعر به عینیتی رسید که ظواهرش شکستن مصرعها بود؛ هرچند حالت آهنگین و وزن را در شعر نو به کلی کنار نگذاشت.

تأثیر نیما به عنوان پایه گذار شعر نو آن قدر بود که نوپردازان بسیار گام در راهش نهند و راههای نوتری بجویند. این تحولات در طول چندین دهه، جنجال میان شعرنو و شعر کلاسیک را به صحنه کشید و مبارزه ای صوری را شکل داد که خود مشغولیتی بود برای آنان که می باید بار رسالت فرهنگی جامعه را به دوش می کشیدند.

دکان شاعری سخت گرم شده بود و به جای شعر و شعور، بیشتر شهرت جستجو می شد، مگر معدود کسانی که هنوز راه گم نکرده بودند. در هر حال در محدوده شعرنو «شعر تغزلی یا غنایی» عنوانی بود برای نوعی به اصطلاح شعر موزون که یا از عشق و عاشقی سخن می گفت و همه تعهد شاعرانه را به ابتدال می کشید و یا نوعی شعر درون گرا و ناامیدانه که از آغاز، آواز یأس و حرمان سر می داد و حتی از زندگی به معنی بودن نیز شکوه می کرد. در اینجا تذکر این نکته بی مناسبت نیست که تأثیرات جو خفقان و وحشت و از سویی بی ثباتی اوضاع حاکم بر جامعه و عدم وجود ایمانی صافی و واحد، اقتضای چنین انعکاسی را در ادبیات دارد.

درمقابل، عنوان «شعر حماسی» تعبیری است شاید نه چندان مناسب برای شعری با محتوای اجتماعی و فلسفی. دکتر حمید زرین کوب در تعریفی از این نوع شعر چنین می نویسد:

«... شعری که هدف آن بالا بردن ادراك و بینش هنری و اجتماعی است و غالباً پیامی اجتماعی و انسانی در آن بازگویی شود».

گرچه نام شعر حماسی برای آنچه در محدوده این تعریف می گنجد بسیار سنگین بود، اما در مقابل شعر تغزلی، به هر شکل، حرمتی داشت، هرچند سرایندگانش جز چند تنی معدود از مردم و با مردم نبودند و این هم دکانی بود برای کسب شهرت تا آنجا که از ساواک شاه خبری نباشد و شاعر مردمی را به دردسر نیاندازد. آنانی هم که اصالتی دارند و احساس رسالتی - شاید در محدوده ایسمهای مشخص - به ناچار با زبان استعاره‌ها سخن می گویند و سمبلیک می سرایند که از فرهنگ توده‌ها بسیار دور است و ارتباط غیرمیسر.

و اینک نمونه‌هایی از اشعار یکی از متقدمان شعر نو با رنگ و بوی گرایش به باستان:

ما

فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم،
شاهدان شهرهای شوکت هر قرن.

ما

یادگار عصمت غمگین اعصاریم.

ما در نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

راویان قصه‌های شاد و شیرینیم.

شاعر در آغاز، زیر عنوان آخر شاهنامه، می سراید:

این شکسته‌چنگ بی قانون،

رام چنگ چنگی شوریده‌رنگ پیر،

گاه گوئی خواب می بیند.

خویش را در بارگاه پرفروغ مهر

طرفه چشم انداز شاد و شاهد زرتشت،

با پریزادی چمان سرمست

در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می بیند.

سخن از قرن خون آشام و دیوانه‌ای است که چهار رکن هفت اقلیم خدا را با

فضله موهوم مرغ دورپردازی برمی آشوبد، قری بی آرم و بی آیین. اما چرا شاعر با تفاخر به گذشته‌ها آغاز می کند؟ آیا او به مقایسه‌ای بین گذشته‌های تاریخی و به زعم او دوران شوکت و شرایط روزگار خود ننشسته است؟

مهدی اخوان ثالث (م. امید) سراینده این شعر، ظاهراً شاعر دولتی نیست و زیر بار تبلیغات استعمار به بزرگداشت تاریخ باستانی نپرداخته است. در رد این مدعا دلیلی نداریم، ولی به چه قضایمی می توان پرداخت وقتی شاعر می گوید:

من یقین دارم که در رگهای من خون رسولی یا امامی نیست.

نیز خون هیچ خان و پادشاهی نیست.

آیا جز این است که شاعر از انتساب به نژاد عرب و تخمه شاهان - به عنوان سمبل استبداد - تبری می جوید ولی به ایرانی بودنش تفاخر می کند و به میراثی بازمانده از قرن‌ها؟

پوستینی کهنه دارم من،

یادگاری ژنده پیر از روزگارانی غبارآلود.

سالخوردی جاودان مانند.

مانده میراث از نیاکانم مرا، این روزگار آلود.

شکی که با توجه به تعهد شاعرانه مانع باور می شود، با طرح سؤال زیر یقین به ستایش باستان را مطرح می سازد:

کو، کدامین جبه زربفت رنگین می شناسی تو

کز مرقع پوستین کهنه من پاکتر باشد؟

و سفارشی در پایان که خط سیاستگذاریهای باستان ستایان را دارد:

همچنانش پاک و دور از رقعۀ آلودگان می دار^۷.

در شعر اخوان ثالث نمونه‌هایی از اشعار یاد شده وجود دارد. او کوشیده است در چارچوب عشق و عاشقی نپوسد و از این رو محتوای شعرش از آن گونه است که نام حماسی به آن داده‌اند. این نکته را هم نباید فرو گذاشت که تلاشی داشته است در به کار بردن کلمات پارسی در جا به جای اشعارش.

نوپردازی دیگر و باستان ستایی خلقی

در منظومۀ آرش کمانگیر که از اسطوره‌ها برگرفته شده است، سیاوش کسرای بر حماسه مبارزه و مقاومت انگشت تأکید می گذارد، گرچه مایه الهام او از مضامین باستانی است، اما شاه‌پسندانه نیست؛ چرا که آرش از تخمه شاهان نسب نمی برد،

او قهرمانی خلقی است که در غیاب اشرافیت زمانه و به هنگام تسلط بیگانگان،
از میان توده‌ها قدم به صحنه می‌گذارد:

خلق چون بحری برآشفته،

به جوش آمد،

خروشان شد،

به موج افتاد،

برش بگرفت و مردی چون صدف

از سینه بیرون داد.

آرش، سمبل مبارزه علیه دشمن مرز و بوم است که زندگیش را آگاهانه فدا
می‌کند. هدفش استقلال میهن است و رهایی از سلطه بیگانه. پیکار از دیدگاه او
يك نوع کار است و کار کردن نشانه زنده بودن و در مقابل، خاموش نشستن یعنی
مرگ. او فریاد برمی‌دارد:

در این پیکار

در این کار

دل خلقی است در مشتم.

امید مردمی خاموش همیشتم^۱.

کسری، در سالهای سیاه پس از کودتای ۲۸ مرداد تا سال ۴۲، دو مجموعه
آرش کمانگیر و خون سیاوش را عرضه می‌دارد که در آنها نشانه‌های باستانی به
عنوان تمثیل به کار گرفته شده‌اند. این‌گونه نمادها هرچند بیانگر احساسات
ملی‌گرایانه و وطن‌دوستانه است، اما در شرایط سیاسی حاکم بر کشور، نوعی
مقاومت در مقابل حکومت پلیسی نیز هست که از زاویه روشنفکری و توده‌ای‌گرایی
به اوضاع می‌نگرد و شخصیت‌های اسطوره‌ای را در راه هدفی دیگر به کار گرفته است.
بر این سیاق در کارهای شفيعی کدکنی (م. سرشک)، منوچهر شیبانی و... نیز به
نشانه‌هایی برمی‌خوریم.

باز هم همین سالها

آثار مشهور ادبی در این دوره بازتاب علائق واپس‌خورده نویسندگان است.
شکست، آنچنان روح و ذهن آنان را در خود می‌گیرد که حداقل در چند سال
بلافاصل کودتا، آرمانگرایی آنان نیز مرده و مشکوک به نظر می‌رسد. درون‌نگری و یأس
و سردرگمی فکری حاکم بر نوشته‌ها، بیانگر ورطه هولناک سقوط است، سقوطی که

هنرمند و نویسنده با قبولاندن عدم تعهد به خود، در آن پریده است. در این سالها که حرمان زدگیش چندان نمی‌پاید، باستان‌ستانی در ادبیات - به معنی دقیق کلمه - بیشتر رنگ می‌بازد و تفاخرات جای خود را به نگرشی خاص به اسطوره‌ها و امی گذارند. در این زمینه عابدینی می‌نویسد:

«... گروهی از روشنفکران نیز با دادن جنبه‌ای اسطوره‌ای به دردهایی که نتیجه وضعیت اجتماعی-تاریخی خاصی هستند، به آنها کلیت می‌بخشند، آنها را در عرفان می‌پیچند و دردهای ازلی و ابدی بشر می‌پندارند و به این وسیله توجه‌شان می‌کنند. گفته هوشمندانه رولان بارت: «در جامعه بورژوازی، اسطوره یعنی گفتاری تهی شده از محتوای سیاسی»، به خوبی با اسطوره‌پردازی‌های این مرحله از تاریخ ادبیات معاصر ایران وفق می‌یابد!»

به واقع به کار گرفتن مایه‌های اسطوره‌ای و مضامین تاریخی - که البته کمتر باستانی هستند - راه گریز هنرمندان است که رگ خواب سانسور را یافته‌اند و از آن به عنوان نماد استفاده می‌کنند. پس تعبیر «گرایش به اسطوره نوعی گریز رمانتیک از واقعیتها» است را نمی‌توان به عنوان تمامی واقعیت پذیرفت.

آمار ترجمه ادبیات خارجی در این سالها، در مقایسه با داستانهای ایرانی رشد نشان می‌دهد و رقمی نزدیک به دو برابر است. در طول سالهای ۴۲-۳۳، نزدیک به ۶۷۰ رمان خارجی، ترجمه شده و انتشار می‌یابد که «یک سوم آن ادبیات بازاری» است.^{۱۱} در میان این آثار، کتابها و داستانهای پلیسی-جنایی و تاریخی-عشقی دست بالا را دارند. عرضه این نوع رمانها، که بیشتر جنبه تجارتي داشتند، نشانه‌ای از پذیرش و علاقه مردم کتابخوان رانیز نشان می‌دهد که تحلیل و استنتاج آن در شرایط ویژه سیاسی-اجتماعی به عهده روانشناسی اجتماعی است. شاید این نظر که: «این نوع ادبیات یک مخدر توده‌ای و نوعی تریاک است» و علاقه عمومی و اقبال به نوعی خاص از ادبیات نشانگر «فلسفه عصر» و تسلط «احساسها و جهان بینی‌هایی بر توده‌های ساکت»^{۱۲} است درست باشد، ولی به هر حال قضاوتش با ما نیست.

در سالهای پایانی دهه ۴۲-۳۲ به ویژه پس از سال ۱۳۳۷ در عرصه آثار ادبی تغییراتی دیده می‌شود که بیانگر هویت جدیدی است. این تغییرات هرچند اندک‌اندک خود را نشان می‌دهند، ولی حکایت از بهبود نسبی اوضاع دارند. حکومت که اینک جاافتاده است با بهره‌گیری از تجارب کارشناسان امریکایی،

جاذبه‌ها و شرایط بهتر اقتصادی برای نویسندگان و محققین و شعرا فراهم می‌سازد؛ که گرچه همه تقریباً از آن بهره‌مند می‌شوند، ولی معدودی که قلم به مزدی را ننگ می‌شمارند، همچنان اصالت کار خویش را حفظ می‌کنند. در همین دوره است که آثار باستان‌ستایانه که بیشتر جنبه تحقیقی دارند به سادگی و بدون خدشه از زیر تیغ تیز سانسور عبور می‌کنند و اغلب از سوی مؤسسات انتشاراتی وابسته به دولت به چاپ می‌رسند.

و اینک نمونه‌هایی از کتابهای چاپ شده در طول این سالها که عناوینشان به خوبی گویای محتوای آنهاست: تاریخ و تعالیم زردشت (حسن نقبائی)، تخت جمشید (محمدتقی مصطفوی)، تمدن ایران باستان (مهرداد مهرین)، جشنهای ایزدی یا تاریخ اعیاد ملی (علینقی بهروز)، جشنهای ایران باستان (سرگرد مراد اورنگ)، نمایشنامه‌های آرش تیرانداز و ترازوی کمبوجیه (ارسلان پوریا) و . . .

بازمانده‌ای از نسل قدیم

سر آن نداریم که در این مقال به بررسی زندگی شاعران بپردازیم که همه معاصرند و از شهرتی بیش و کم برخوردار، اما از شهریار، آخرین بازمانده غزلسرایان نامی ایران به سادگی نمی‌توان گذشت. پس با اختصار نگاهی داریم به زندگی و آثار او:

او از نسل قدیم بود و متولد ۱۲۸۵ شمسی، نامش سیدمحمد حسین بهجت تبریزی؛ زادگاهش تبریز و پدرش حاجی میرآقا خشکناپی، از وکلای دادگستری تبریز. تحصیلاتش را در شهر زادگاهش آغاز کرد و در دارالفنون تهران ادامه داد؛ تا کلاس آخر مدرسه طب را گذراند و ناگهان آن را ترک کرد. بعدها کارمند دولت شد و اینجا و آنجا به کار پرداخت. او در آغاز بهجت تخلص می‌کرد اما آن را به شهریار تبدیل کرد. شهریار در سال ۱۳۶۷ شمسی دار فانی را وداع گفت.

شعر شهریار که بیش از نیم قرن در ادبیات سرزمین ما و حتی بعضی کشورها و اقوام همسایه ترک‌زبان مطرح بوده، به هر صورت فراز و نشیبی را طی کرده است که جای پای زمان و گاه سیاست را در آن می‌توان دید. باوجود این به جرئت می‌توان ادعا کرد که شاعر ایمان و اعتقاد خویش را هرگز وانهاده است و در حقیقت هنر خود را در طبق اخلاص به پیامبر و اهل بیت تقدیم داشته، هرچند که از آلودگیهای فرهنگی دوران حاکمیت رژیم پهلوی به کلی مصون نمانده است. او که اشعاری در مورد حضرت ختمی مرتبت (ص) و مولا علی (ع) داشت و مناجاتهایی هم به نظم

کشیده بود، با انقلاب اسلامی ایران نیز همراه شد و سروده‌هایی نغز در این رابطه از خود به یادگار گذاشت.

شعر شهریار همچنین وطن‌پرستی و گاه باستان‌ستایی رایج و مرسوم زمانه را - به ویژه در دوره حکومت محمدرضا پهلوی - در خود دارد. اما به نظر نمی‌رسد که این مسلمان معتقد، شیفته گرایشهای افراطی شده باشد.

باستانگرایی در ادبیات، از سال ۱۳۴۱ به بعد

در پی شروع نهضت اسلامی و حرکتی که به رهبری امام خمینی در مقابل نظم خودکامه محمدرضا شاهی آغاز و منجر به قیام پانزده خرداد شد، رژیم کوشید با اسلام‌زدایی و نزدیکی بیش از پیش به غرب و به ویژه آمریکا، ضمن تبلیغ و برپایی سمینارها، کنفرانسها و سخنرانیها، در جهت توجیه شکوه و جلال دوران باستان، به روشهایی دست یازد که اسلام به عنوان واقعیتی موجود در متن اعتقاد و گرایشهای مردم رو به فراموشی رود و در مقابل، لهو و لعب و ظواهر ناپسند غربی در جامعه امکان ظهور و حضور یابد. در این مسیر است که در سالهای آخر دهه چهل شاهد انتشار کتابهای باستان‌زده بسیاری هستیم که قلم به مزدان رژیم با عناوین دهان‌پرکن منتشر می‌سازند و چون به طور طبیعی خریداری در میان مردم ندارند به عنوان هدیه به مقامات تقدیم می‌شوند.

جشنهای شاهنشاهی اوج این دوران است که با تبلیغات گسترده رژیم همراه است و علی‌رغم آن همه، مضحکه می‌شود - چه در داخل و چه در خارج - و از سوی همانها که می‌آیند، می‌خورند، می‌برند و به سخره می‌نشینند که در قرن بیستم، قرن کامپیوتر و فضا چنین نمایشاتی خنده‌آور است.

گرچه دلباختگان ستایش باستان که تحت تأثیر تبلیغات آن‌چنانی رژیم همچنان سینه چاک دوران به زعم خود طلایی پیش از اسلامند و مبلغ شاهان هخامنشی و ساسانی، ولی عرض خود می‌برند و زحمت مردم می‌دارند که دیگر خریداری نیست. اینان دوگروه‌هند: دسته‌ای جیره‌خوار رژیم و بخشی تبلیغات‌زده‌های ناآگاه روشنفکران - با تعبیر خودشان - که دیگر همگی از مطبخ غرب (غرب جغرافیایی نه سیاسی) تغذیه می‌شوند و بتهایشان همه در غرب است و اصلاً شرقی بودن شاید نوعی ننگ، توده‌های مردم و پاک‌اندیشان اصیل را به چیزی نمی‌گیرند. ظاهراً اهل دردند و غم جامعه غربت‌زده بر دوشهایشان سنگینی می‌کند. اما به جای تحمل این بار و وارد گود شدن، از فراز تخت پرنخوت خویش،

سودا زده، در خیالات افیونی سرگرمند و تعدادشان . . .

«دستگاه شاعرسازی نظام گذشته برای انحراف مردم از کارهای اساسی سخت در تکاپو بود و هر روز دهها شاعر می ساخت و از کارخانه خود بیرون می داد. در هر کلاس شاگردان يك درمیان شعر کهنه می گفتند و بقیه شعر نو. مدیریت «این کارخانجات» با گردانندگان رادیو و تلویزیون و مطبوعات آن زمان بود. معدودی استاد ادبیات نیز در این شرکت سهامی سهیم بودند و با «کار بی غل و غش» خود مرتب شاعر قد و نیم قد و ریز و درشت تحویل جامعه می دادند تا وسیله ای برای خواب کردن مردم باشد. دستگاه که نمی توانست شغل مناسبی به جوانان بدهد اگر با الفاظ هم دلشان را خوش نمی کرد و نامشان را در روزنامه ها به نام شاعر چاپ نمی زد چگونه می توانست آنها را سرگرم کند. . . .»^{۱۲}

و بدین گونه «مجموعه های شعر» بود که به چاپ سپرده می شد و رنگین نامه های موجود مدتها در مورد آن به بحث و اقتراح و تحلیل می نشستند و گاه جنجال به پا می کردند.

در کنار این شور و غوغای بی دردانه، جشنهای فرهنگ و هنر با بودجه های آن چنانی برپا می شد که سخنرانها داشت و پذیرایی و غیره و چرت بعد از پذیرایی شرکت کنندگان. نگاهی به عناوین سخنرانیهای «اجلاسیه دوم کنگره تاریخ و فرهنگ ایران» در آبان ماه هزار و سیصد و چهل و نه خود روشنگر است و نیازی به نقل مطالب آن نیست:

«تمدن مادها، ریشه آیین مهر از دیدگاه فرهنگ ایران، سازمانهای دولتی روزگار کیان، زمینه پیدایش شاهنشاهی در ایران، شخصیت تاریخی کوی و یشتاسپه پشתיبان زرتشت، کشاورزی ایران در دوران پیش از هخامنشیان، اهمیت اجتماعی مبارزات قوم ماد برعلیه توسعه نفوذ سیاسی دولت مقتدر آشور و اقوام مهاجم به منظور تشکیل يك حکومت ملی در سرزمین ایران و . . .»

عناوینی از سخنرانیای سومین اجلاسیه کنگره تاریخ و فرهنگ ایران^{۱۳} به عنوان بخشی از جشنهای فرهنگ و هنر به سرمداری «صادق کیا» رئیس فرهنگستان زبان ایران و معاون وقت وزارت فرهنگ و هنر با ذکر نام سخنرانان، باستان ستایان درباری را مشخص می سازد:

فرهنگ معنوی و ایدئولوژی‌های حاکم بر تفکرات عصر هخامنشی و آثار و نتایج آن در دوران بعد... از محمد آراسته‌خوی؛ دین در زمان هخامنشیان، از هما تاج بازیار؛ سیاست آزادمنشانه کورش بزرگ نسبت به ادیان، از ابوالحسن دهقان؛ گشوماتای مغ، از محمدجواد مشکور؛ تربیت و تعلیم در ایران هخامنشی، از عیسی صدیق؛ دینداری و جهاننداری شاهنشاهان هخامنشی؛ از غلامرضا سلیم، و موضوعاتی از این دست توسط افرادی چون «علی سامی»، «ناصرالدین شاه‌حسینی»، «حمید نیرنوری»، «نصرت‌الله بختورتاش» و «محمدعلی امام شوشتری».^{۱۲}

بدینسان گرایشهای باستان‌ستایانه از سوی رژیم همچنان دنبال می‌شود و این در شرایطی است که جوشش حرکت اسلامی در درون مردم می‌خروشد و زمان انفجار را نزدیک و نزدیکتر می‌سازد، و این خود بر فاصله مردم با حکومت خودکامه شاهنشاهی که عمقی به ژرفای اقیانوسها داشت می‌افزاید. در این میان شاعران، نویسندگان و سخن‌گویانی پیدا می‌شوند که با درک شرایط زمانه از غم عشق و شراب رها می‌شوند و به مردم می‌پردازند. مردم‌گرایی این دوره، چون توده‌ای‌گرایی سالهای پیش از ۳۲ نوعی تفاخر روشنفکرانه است؛ چرا که حرکتی قدمی نیست و فقط فاصله‌ای است با سیستم حکومت و در ظاهر نزدیکی به توده‌های مردم. رشد غربزدگی و گرایش همه‌جانبه‌ای که به نوع زندگی غربی تبلیغ می‌شود، همراه با بهبود صوری اوضاع اقتصادی، روشنفکران را به نوعی درون‌گرایی گروهی سوق می‌دهد. آنان در محافل خاص گرد هم می‌آیند، به دعوای قلمی و لفاظی‌های ادبی می‌پردازند و اداهایی چون درویش‌بازی درمی‌آورند و روزبه‌روز از مردم بیشتر فاصله می‌گیرند، که سر به کار خویش دارند و در غم نان حیران.

با بهبود شرایط اقتصادی درسایه فروش نفت، رژیم می‌کوشد جاذبه‌های کاذب مصرف‌زدگی را تبلیغ کند و در کنار آن اصلاحات دیکته‌شده اربابان امریکایی را به اجرا می‌گذارد تا روستاییان که اکثریت جامعه ایرانی را از نظر کمیت تشکیل می‌دهند از آن بی‌نصیب نمانند. هدف اصلی، اشاعه غرب‌زدگی و بی‌بندوباری ناشی از آن در میان توده‌هایی است که به آرمانهای مقدس خویش وفادار مانده‌اند. بوقهای رژیم و مطبوعات، اصلاحات شاهانه را تبلیغ می‌کنند و در حالی که شاه خود همه‌ساله - متظاهرانه - به زیارت پارگاه هشتمین پیشوای شیعیان جهان می‌رود و با سفری به حجاز در کسوت زایر خانه خدا عکس می‌اندازند، حکومت در دست بهاییانی است که زیر سایه نخست‌وزیری

هویدا در تمام سازمانهای دولتی رسوخ کرده‌اند و زیرکانه زیربنای عقیدتی جوانان را سست می‌کنند. شاه خود از همان سال ۴۱، روحانیت مبارز و آگاه را خار راه خویش می‌بیند و همه جا از آن به عنوان ارتجاع سیاه یاد می‌کند. گویی دولتیان و روشنفکران وابسته به آنان در اشاعه فساد با هم مسابقه گذاشته‌اند. در جوامع شهری، بسیاری تحت تسلط این رفاه‌زدگی کاذب قرار می‌گیرند و هویت خویش را از دست می‌گذرانند. اما هنوز هستند مؤمنین معتقدی که همچون اکثریت تامه روستانشینان - با وجود حضور سپاهیان رنگ و وارنگ و توسعه ارتباط با شهر و زندگی شهری - به تساهل مذهبی تسلیم نشده‌اند و مؤکداً آن را حفظ کرده‌اند.

تبلیغات ملی‌گرایانه نیز با توجه به شرایط خاص سیاسی منطقه جای ویژه خود را دارد. زیربنای این حرکت ستایش دوران تاریخی پیش از اسلام است، زیرا از سویی برگزاری جشنهای دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۵۰ نیاز به توجیه و آماده‌سازی افکار عمومی داشت و از سویی «پان... ایسم» ها در منطقه مزاحمت‌هایی ایجاد می‌کردند که مثلاً وقتی در مصر، پان عربیسم با تکیه و تأکید بر اسلام، نهضت رادیکالی را علیه نفوذ امپریالیسم به ویژه امریکا آغاز کرد، مهره‌های استعمارنو در منطقه به وحشت افتادند و شاه که مستقیماً از سوی جمال عبدالناصر، رهبر مصر، به علت وابستگی تام و تمام به امریکا و حمایت از اسرائیل مورد تهدید قرار گرفته بود، بر نمک تبلیغات ملی‌گرایانه و باستان‌ستایانه تا آنجا افزود که شور شد. اما این همه از سوی دولت و وابستگانش صورت می‌گرفت و در شرایطی که آمار از رشد روز افزون مشروب‌فروشیها، کاباره‌ها و بوتیکها در مقابل کتابفروشیها و کتابخانه‌ها حکایت می‌کرد.

نباید فراموش کرد که ملی‌گرایی مثبت و علاقه به میهن در بین توده‌ها، جدای از فشار تبلیغاتی به راه خود می‌رفت تا جایی که حتی گویشها و ترانه‌های محلی مورد تدقیق و تفحص قرار گرفت. تحقیقات تاریخی - بدون آنکه چهارده قرن تمدن اسلامی، ایرانی به فراموشی عمده سپرده شود - توسط پژوهشگران غیر وابسته عرضه شد و در سالهای آخر این دهه گرایشهای مذهبی به عنوان عکس‌العمل منطقی رواج فساد و فحشا شروع به رشد کرد و مبارزان جدیدی از میان نسل جوان پا به عرصه گذاشتند که همپای رزمندگان بازمانده از سالهای آغازین دهه چهل، علیه رژیم می‌جنگیدند. گرایشهای مذهبی نسل جوان در زیر فشار تبلیغات رژیم، بهانه‌ای شد تا حکومت پهلوی مبارزه با مذهب را شدت بخشد و علناً به تقابل آن برخیزد. در چنین شرایطی، رژیم شاه علاوه بر تلاشهای مذبوحانه، به تجدید چاپ بسیاری

از کتب ضد مذهبی همچون آثار هدایت، احمد کسروی و یا فریدون آدمیت پرداخت که نهایتاً نتیجه‌ای عکس آنچه تصور می‌کردند به بار می‌آورد و برخلاف همه تلاشهای چندین ده‌ساله علیه اسلام و تبلیغ باستان‌ستایی به عنوان جایگزین آن، انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و بساط دوهزار و پانصد سال شاهنشاهی را درهم نوردید.

پایان

پی‌نوشت بخش اول:

- ۱) مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان، پایتخت زمستانی ایران (سن موریتس)، ص ۱۰۷.
- ۲) ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد پنجم: رنسانس، ص ۵۶۴ و ۵۶۵.
- ۳) همان، ص ۵۷۶.
- ۴) همان، ص ۶۰۸.
- ۵) همان، ص ۶۰۹.
- ۶) همان، ص ۵۸۳ و ۵۸۴.
- ۷) سرآنتونی پارسونز، غرور و سقوط، نگاهی به گذشته، ترجمه دکتر منوچهر راستین، انتشارات هفته، ص ۲۰۴.
- ۸) ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد پنجم، رنسانس، ص ۵۶۴ و ۵۶۵.
- ۹) پشت پرده تخت طاووس، ص ۲۳۱. *مطالعات فرهنگی*

پی‌نوشت بخش دوم:

- ۱) آمار نسبی و تقریبی تولید کتاب (به نقل از عبدالرحیم احمدی در مجله راهنمای کتاب، سال چهارم)، از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۳۲ به ترتیب عبارتند از: ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۰۱، ۱۴۱، ۱۱۱، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۷۳، ۲۵۰، ۳۱۸، ۳۶۹، ۳۵۸، ۴۱۴، ۳۳۵، ۳۱۹. عنوان: همان.
- ۲) همان.
- ۳) مقایسه آمار استخراجی از چهار جلد فهرست کتب چاپی خان بابا مشار و آمار مجله راهنمای کتاب. آمار تقریبی کتاب‌های باستان‌ستایانه با توجه به سال انتشار به ترتیب زیر نویس شماره ۱، عبارتند از: ۳، ۷، ۲، ۱، ۱، ۲، ۱، ۲، ۲، ۷، ۱۳، ۷، ۱۲، ۷، ۹، ۹، ۹، ۲، ۹. عنوان: در این مجموعه، کتابهای ترجمه شده نیز منظور شده است.

- ۴) حسن عابدینی، صد سال داستان‌نویسی در ایران، نشر تندر، تهران، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵-۸۴.
- ۵) این ارقام از نوشته آقای عبدالرحیم احمدی در مجله راهنمای کتاب و چهار جلد فهرست کتب چاپی خان‌بابا مشار استخراج شده است.
- ۶) دکتر حمید زرین کوب، چشم‌انداز شعر نو فارسی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۲۳.
- ۷) مهدی اخوان ثالث، آخر شاهنامه، چاپ هفتم، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۶۱. اشعار میراث و آخر شاهنامه در سالهای ۳۵ و ۳۶ سروده شده‌اند.
- ۸) سیاوش کسرای، آرش کمانگیر، چاپ اول، اندیشه، تهران، ۱۳۳۸.
- ۹) صد سال داستان‌نویسی در ایران، ص ۲۴۷.
- ۱۰) همان، ص ۲۴۶.
- ۱۱) نظریات آنتونیو گرامشی در مقاله آنچه در هنر جالب است، ترجمه منوچهر هزارخانی، آرش، شماره ۱۹، نقل شده از کتاب صد سال داستان‌نویسی در ایران، ص ۲۰۴.
- ۱۲) دکتر خسرو فرشیدورد، درباره ادبیات و نقد ادبی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۵۰.
- ۱۳) بیست و هشتم تاسی ام شهریور ماه ۱۳۵۳، تهران، موزه ایران باستان.
- ۱۴) متن سخنرانیها توسط اداره کل انتشارات وزارت فرهنگ و هنر وقت در آبانماه ۱۳۵۳ منتشر شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی